



پنج ستاره در آسمان رشد

گزارشی از مراسم تجلیل از پنج تن از پیشکسوتان مجلات رشد در همایش سالانه

نصرالله دادار



دکتر منیژه رهبر

مراسم نکوداشت پنج تن از بزرگان و پیشکسوتان مجلات رشد، با عنوان «پنج ستاره در آسمان رشد» در نوزدهمین نشست سالانه «دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی»، در مجتمع فرهنگی-رفاهی رشد (تنکابن) برگزار شد.

در این مراسم که روز دوشنبه ۲۸ فروردین ماه ۱۳۹۶ برگزار شد، از دکتر منیژه رهبر، سردبیر مجله «رشد آموزش فیزیک»، دکتر زهرا گویا، سردبیر مجله «رشد آموزش ریاضی»، شهلا زارعی، مدیر داخلی مجله «رشد آموزش زبان‌های خارجی»، محمدعلی بخشوده، مدیر داخلی مجله «رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کار دانش» و جعفر ربانی، سرویراستار مجلات رشد تجلیل به عمل آمد.

...

خانم دکتر رهبر را همیشه با لبخند دیده‌ایم

در این مراسم ابتدا فیلم کوتاهی از زندگی دکتر منیژه رهبر پخش شد و سپس محمدرضا حشمتی، سردبیر مجله

یک خاطره خوب دیگر هم از ایشان دارم. آن زمان درس آزمایشگاه برای ما خیلی سخت بود. خودش یک ساعت و نیم طول می کشید. ولی گزارش نوشتن، ترسیم نمودار و ... وقتی زیادی از ما می گرفت. خانم دکتر رهبر در درس آزمایشگاه فیزیک هسته‌ای این سخت‌گیری‌ها را برای ما نداشت.

در طول تحصیل فقط یک بار از خانم دکتر رنجیدم و آن زمانی بود که سر امتحان پایانی درس تاریخ دیدم که ایشان پانزده سؤال تستی داده است. ما تا آن زمان با سؤال تستی برخورد نکرده بودیم. به یک نکته دیگر هم درمورد خانم دکتر اشاره کنم: می گویند معلم وقتی می خواهد تدریس کند باید چهار کلاه سرش بگذارد: ۲۵ درصد تدریس، ۲۵ درصد مشاوره، ۲۵ درصد دوست داشتن بچه‌ها و ۲۵ درصد هم مدیریت کلاس. خانم دکتر همه این چهار مورد را می پذیرفتند و حاصل این شده بود که ما به راحتی در کلاس ایشان می توانستیم، سؤال کنیم و مطالبمان را بگوییم. مهم‌ترین نکته در معلمی ارتباط است و ارتباطی که خانم دکتر با دانشجویان برقرار می کرد، خیلی خوب بود.

یادم می آید یکی از دوستانم در دوره کارشناسی ارشد به نام ناصر علیشاهی‌ها از دانشگاه شریف در دانشگاه تهران قبول شده بود. در دانشگاه تهران درس «الکتروپنایمیک» داشت که آن را قبلاً در دانشگاه صنعتی شریف گذرانده بود. به من گفت: من این درس را گذرانده‌ام، اما می‌خواهم دوباره آن را در دانشگاه تهران هم بگذرانم. آن

محمد رضا حشمتی:

خانم دکتر رهبر همیشه با روی باز با ما برخورد می کرد و همه دانشجویان می گفتند که ما در کنار ایشان احساس آرامش می کنیم

رشد معلم که شاگرد خانم دکتر بوده است، در وصف ایشان صحبت کرد. حشمتی در این مراسم چنین گفت: «من در دهه ۱۳۶۰، توفیق شاگردی خانم دکتر رهبر را در دانشگاه تهران داشتم. درس‌های موج، فیزیک هسته‌ای، تاریخ علم و آزمایشگاه فیزیک هسته‌ای را در محضر ایشان گذراندم. در درس موج و درس فیزیک هسته‌ای دانش علمی خانم دکتر برای ما خیلی جذاب بود.

کلاس تاریخ علم ایشان جمعاً ۱۲ دانشجو

داشت. کتابی که برای این درس می خواندیم «فلسفه علم»، چاپ «انتشارات سروش» بود. وقتی که به بخش «پیدایش دانایی» رسیدیم، به خانم دکتر گفتیم: من یک اشکال دارم. ایشان در پاسخ به من گفت: اگر اشکال داری برو جوابش را بیاور و برای این کار هم پنج نمره داری. ایشان روحیه جست‌وجوگری در ما ایجاد می کرد و این کار برای ما خیلی مهم بود.

یکی دیگر از ویژگی‌های خانم دکتر رهبر این بود که همیشه با روی باز با ما برخورد می کرد. یادم هست که وقتی روز اول سر کلاس خانم دکتر رهبر رفتیم، ایشان نقطه‌ای روی تابلو گذاشت و از ما پرسید: بچه‌ها الان ما کجاییم؟ ما گفتیم خیابان امیرآباد شمالی، گروه فیزیک دانشگاه تهران. بعد دور این نقطه چند دایره کشید و وضعیت آن نقطه (محلی که ما بودیم) را با محیط اطراف و جهان نشان داد. او با این کار می خواست به ما بگوید که به قول امروزی‌ها ما در این هستی، عددی نیستیم.

منیژه رهبر: پیشرفت هر جامعه‌ای با آموزش افراد آن جامعه امکان پذیر است

موقع خانم دکتر مسئول تحصیلات تکمیلی بود. من و دوستم خیلی راحت به اتاق خانم دکتر رفتیم. وقتی دوستم موضوع را مطرح کرد، خانم دکتر خیلی راحت پذیرفت و اصلاً کاری نداشت که ایشان قبلاً از دانشجویانش بوده است یا نه. این روحیه خانم دکتر بود. من اگر بخواهم بگویم درسی که از خانم دکتر گرفته‌ام چیست، باید بگویم: ایشان را همیشه با لبخند می‌دیدیم.»

جامعه با آموزش پیشرفت می‌کند

دکتر منیژه رهبر در ادامه این مراسم، ضمن تشکر از همه دست‌اندرکاران برنامه و حاضران گفت: «من از صمیم قلب می‌گویم که یکی از خوش‌شانسی‌هایم در زندگی این بود که با دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی همکاری داشتم. چون در اینجا با افرادی همکاری داشتم که به جز محبت و خوش‌رویی چیز دیگری از آن‌ها ندیدم و ضروری می‌دانم، از همه کسانی که در این دفتر در طول این مدت با آن‌ها همکاری داشته‌ام، تشکر کنم. این دفتر فرصتی در اختیارم گذاشت که قدمی کوتاه برای دبیران و دانش‌آموزان بردارم تا آن‌ها بیشتر مفید باشند.

رشته اصلی من مهندسی هسته‌ای است. وقتی درسم در دانشگاه تهران تمام شد، مصادف بود با افتتاح راکتور اتمی دانشگاه تهران که آن موقع در خیابان امیرآباد و متعلق به دانشگاه تهران بود. از من خواستند که آنجا کارآموزی کنم و مشغول به کار شوم. وقتی در این راکتور مشغول کار شدم، دیدیم همه چیز همان‌طور است که در کتاب خوانده‌ام. همین موجب شد که خیلی به رشته‌ام علاقه‌مند شوم. بعد برای ادامه تحصیل به انگلستان رفتم و سازمان انرژی اتمی تشکیل شد و آن راکتور جزو سازمان انرژی اتمی شد. بعد که از انگلستان

برگشتم، همکارانم که در دانشگاه تهران بودند گفتند که ما می‌خواهیم در دانشگاه بمانیم. همین موجب شد که من هم به دانشگاه تهران برگشتم و مشغول کارهای معلمی شدم.

همان‌طور که آقای حشمتی فرمودند، من آن موقع بر حسب نیازهایی که وجود داشت، آموزش چند درس را برعهده داشتم. چون رشته تحصیلی من کاربرد هسته‌ای عملی بود درگیر کارهای متفاوتی شدم. به هر حال همیشه سعی کرده‌ام کارهایی را انجام دهم که برای کشور و جامعه مفید باشد. تجربه من این است که کشور ما کشوری است با امتیازها و منابع خیلی زیاد. من فکر می‌کنم که کوشش‌های ما می‌تواند کشور را بهتر از آنچه که هست بکند و این نیازمند آن است که ما به افراد جامعه آگاهی بدهیم که پیشرفت هر جامعه، با آموزش افراد آن امکان‌پذیر می‌شود. ثروت واقعی هر جامعه، قشر تحصیل‌کرده آن است. اگر بخواهیم جایگاه شایسته خودمان را در جهان پیدا کنیم، باید به امر آموزش خیلی توجه کنیم. من خوش‌حالم، کسانی که روزی شاگرد من بوده‌اند، امروز خودشان افراد برجسته‌ای شده‌اند و امروز با کسانی همکارم که روزی افتخار معلمی آن‌ها را داشته‌ام.»

دکتر زهرا گویا در نگاه شاگرد، همکار و دوست

در ادامه این مراسم، پس از پخش فیلم زندگی خانم دکتر زهرا گویا، نوبت به سپیده چمن‌آرا، سردبیر «رشد برهان متوسطه اول» رسید تا به عنوان شاگرد، همکار و دوست دکتر گویا درباره او بگوید. او که معلوم بود هیجان دارد و بسیار احساساتی شده است، صحبت خود را این چنین آغاز کرد: «خیلی خوشحالم در مراسمی شرکت می‌کنم که در آن از استاد عزیزم خانم دکتر گویا تجلیل می‌شود و خوشحال‌ترم



دکتر زهرا گویا

چیزها از خانم دکتر گویا یاد گرفتیم. یاد گرفتیم با معلم‌هایی که سال‌ها کتابی را تدریس کرده‌اند، نسبت به تغییرات خیلی مقاومت می‌کنند و حتی از تغییرات می‌ترسند، چه طور باید متواضعانه و محترمانه برخورد کرد. چطور دانش جدید را به آن‌ها بدهیم، چطور به آن‌ها اطمینان بدهیم که می‌توانند این تغییرات را انجام دهند، و چطور اعتمادشان را جلب کنیم. خانم دکتر گویا همیشه در جمع‌های معلمی این‌گونه برخورد می‌کرد و من هم به عنوان یک شاگرد کوچک

زهرا گویا: معلمی
عشق من است و هیچ
وقت خودم را در هیچ
شغلی به غیر از معلمی
تصور نکرده‌ام

که به من فرصت داده شد، در این مراسم چند دقیقه‌ای دربارهٔ این عزیز صحبت کنم. وقتی آقای نادری به من گفتند که به اندازهٔ پنج دقیقه در مراسم بزرگداشت دکتر گویا حرف بزنم، ابتدا فکر کردم کار ساده‌ای است. ولی وقتی نشستم فکرهایم را بنویسم و خودم را برای این کار آماده کنم، دیدم که چه قدر حرف برای گفتن دارم و چه قدر سخت است که بخواهم همهٔ آن حرف‌ها را در پنج دقیقه بگویم و حق مطلب را هم واقعاً ادا کنم. آن هم دربارهٔ کسی که سال‌هاست هم معلم بوده، هم همکار من و هم دوستی صمیمی و عزیز برای من. اگر چه مشکل است ولی سعی خودم را می‌کنم.

آشنایی من با خانم دکتر گویا به خیلی سال پیش بازمی‌گردد؛ به اوائل دههٔ ۱۳۷۰، وقتی من ۲۱ یا ۲۲ ساله بودم. در آن زمان دکتر گویا تازه به ایران برگشته بود و سلسله درس‌هایی در دانشکدهٔ ریاضی دانشگاه صنعتی شریف در خصوص حل مسئله و آموزش ریاضی می‌گذاشت. من دورادور می‌شنیدم و گاهی هم در این کلاس‌ها شرکت می‌کردم.

ولی اولین همکاری رسمی من با ایشان، در دورهٔ بازآموزی کتاب «جبر و احتمال» بود، مردادماه سال ۱۳۷۳ در کرمانشاه. الان که دارم دربارهٔ آن صحبت می‌کنم، لحظه لحظهٔ آن روزها از جلوی چشمانم می‌گذرند. لحظه‌هایی که با هم هماهنگی می‌کردیم که چه کسی مسئول چه بخشی باشد و آن بخش را

توضیح دهد؛ ترنسپرنسی‌هایی که باید برای ارائه آماده می‌کردیم؛ جلساتی که با معلمان داشتیم؛ و بعد از جلسات، دیدارهایی که از آثار فرهنگی و تاریخی شهر کرمانشاه مانند طاق بستان، نقش رستم و ... کردیم. همهٔ این‌ها جزو بهترین خاطرات من بوده و هست. من در آن سفر خیلی

ایشان، همیشه می‌کوشیدم که این گونه باشم تا بتوانم موفق شوم.

بعد از همکاری در دورهٔ بازآموزی در کرمانشاه، باز هم در کارهای آموزش ریاضی، مثل برگزاری کارگاه‌های حل مسئله، با ایشان همکاری داشتم. هم با ایشان کار کردم و هم از ایشان خیلی چیزها آموختم. تا اینکه در سال ۱۳۸۰، هم مدیر داخلی مجلهٔ «رشد آموزش ریاضی» شدم و هم رسماً شاگرد ایشان در دانشگاه شهید بهشتی؛ به عنوان یکی از شش دانشجوی اولین دورهٔ کارشناسی ارشد آموزش ریاضی. از افتخارات من است که جزو اولین دانشجویان رشته‌ای بودم که در واقع با همت، تلاش، دلسوزی و پیگیری شبانه‌روزی دکتر گویا در ایران راه‌اندازی شده بود. یاد آن روزها می‌افتم که کلاس‌هایمان در کتابخانهٔ مرکزی تشکیل می‌شد. در دفتر دکتر گویا ساعت‌ها دور هم می‌نشستیم، بحث و گفت‌وگو می‌کردیم، می‌خواندیم و ترجمه می‌کردیم، ایشان توضیح می‌دادند. گاهی هم کار به مجادله می‌کشید. خلاصه خیلی چیزها در آن کلاس‌ها یاد گرفتیم؛ هم دربارهٔ خود آموزش ریاضیات و هم دربارهٔ ماهیت کلاس و نحوهٔ کلاس‌داری که برای من آموزنده بود. در کلاس‌های دکتر گویا، هم مدرس فعال بود و هم دانشجو. باید خیلی زحمت می‌کشیدیم تا چیزی در کلاس یاد بگیریم. در عین حال خیال‌مان راحت بود که هر کجا مشکلی هم پیش بیاید و گیر کنیم، استادمان هستند و دستمان را می‌گیرند و کمک‌مان می‌کنند و از پس آن بر می‌آییم. در واقع ایشان مثل یک کوه پشتمان ایستاده بود تا بتوانیم مسیر را به خوبی طی کنیم. ویژگی کلاس‌های خانم گویا، پرزحمتی و پرتکلیفی و در عین حال بدون نگرانی و بدون ترس از این بود که از پس آن بر بیاییم.

دوست دارم چند کلمه‌ای هم از زمانی که در مجلهٔ «رشد آموزش ریاضی» در کنار ایشان بودم بگویم؛ آنچه که در واقع ما را اینجا دور هم جمع کرده است. من در مجلهٔ رشد آموزش ریاضی نزدیک به ۱۰ سال به عنوان مدیر داخلی مجله در کنار ایشان بودم. در این مدت، مجله ۲۰ ساله شد که برایش ویژه‌نامه‌ای تهیه کردیم. برای صدمین شمارهٔ مجله هم مراسم خاصی تدارک دیدیم. حُب چون اولین مجله از مجلات رشد بود که صد شماره‌ای می‌شد، دوستان یادشان هست که برای آن برنامه، خیلی دودیدیم! اولین تجربه در مجلات بود. ایده‌ها همه نو بودند. هیچ تجربه‌ای پشت سرمان نداشتیم که برای این کار از آن ایده بگیریم. اما این اتفاق رخ داد و تجربهٔ خیلی خوبی بود. آنچه که اهمیت داشت این بود که همه با عشق و علاقه می‌خواستیم این کار انجام بشود.

نمی‌دانم آیا در این ۱۰ سال مدیر داخلی خوبی بودم یا نه، ولی من تلاش خودم را کردم و خیلی مایه گذاشتم. البته خیلی چیزها هم در کنارش یاد گرفتم؛ این که در چاپ مطالب چه حساسیت‌هایی داشته باشم، با مخاطبان چگونه برخورد کنم، و چگونه حرمت‌ها را حفظ کنم. اصولی که اگر چه نانوشته‌اند ولی خیلی ارزشمندند. به هر حال این ۱۰ سال برای من بسیار پرثمر بود.

دوست دارم از دوستی‌هایمان با خانم دکتر گویا هم بگویم. ایشان همیشه به عنوان یک خواهر بزرگ راهنمای من بودند و همواره در سخت‌ترین لحظات زندگی‌ام، دوستی صمیمی بود. ببخشید پرگویی کردم اما ناچار بودم و سعی داشتم تا حدودی حق مطلب را دربارهٔ ایشان ادا کنم. دربارهٔ ۲۰ سالی بگویم که در واقع با ایشان زندگی کردم. امیدوارم همیشه پاینده باشند و صورت‌شان خندان باشد. از همان لبخندهای

امیدوارم که دانشجویمانم را خسته نکرده باشم! یک نکته دیگر هم بگویم که بعد از فوت مادرم در سال ۱۳۹۱، نمی‌توانم گریه کنم، وگرنه الان این سن، از اشک‌های شوق، خیس شده بود! یادم می‌آید که در سال ۱۳۶۵ که پس از سال‌ها دوری، برای چند روز به کرمانشاه رفتم، تمام طول راه اشک می‌ریختم! جنگ، شهر ما را خیلی ویران کرده بود و به آن آسیب زیادی زده بود! بگذریم!

آخرین کلامم دو بیت شعر است. روزی بعد از اتمام درس برای سخنرانی به کرمانشاه رفتم. ناشناسی که نمی‌دانم زن بود یا مرد، برگه‌ای مچاله شده به من داد که روی آن دو بیت شعر نوشته شده بود که آن را خیلی دوست دارم و هر وقت کم می‌آورم، به خودم نهیب می‌زنم و این شعر همیشه مشوقم بوده است:

رازی که همه پرندگان می‌دانند
در بازی خون، برندگان می‌دانند
با بال شکسته پرکشیدن هنر است
این را همه پرندگان می‌دانند

ربانی مردی از جنس برف

محبت‌الله همتی یکی دیگر از سخنرانان این مراسم بود که پس از پخش فیلم کوتاهی از زندگی **جعفر ربانی** در وصف وی زبان گشود و چنین گفت: من آقای ربانی را اینجا شناختم. یعنی زمانی که به این دفتر تشریف آوردند و مدیر کل دفتر شدند. منشی دفترشان آقای برهانی بود که ما ایشان را برهان‌الدین ربانی صدا می‌کردیم!

سپیده‌چمن‌آرا: از
ویژگی‌های کلاس خانم
دکتر گویا پرکاری،
پرزحمتی و پر تکلیفی
بود؛ در عین حال ایشان
مثل یک کوه پشتمان
ایستاده بود تا مسیر را
خوب طی کنیم

شیرینی که از روی شادی روی لب است، در چهره‌شان جلوه‌گر باشد.»

با بال شکسته پرکشیدن هنر است

وقتی صحبت‌های خانم چمن‌آرا پایان یافت، دکتر زهرا گویا از همه حاضران و برگزارکنندگان در این مراسم تشکر کرد و گفت: «ممنونم از این همه لطفی که در حق من داشتید. خانم چمن‌آرا عزیز من است. ۲۰ سال با هم زندگی کرده‌ایم. ایشان در صحبت‌هایشان به یک نکته اشاره

نکردند و آن هم این بود که من در کار حرفه‌ای و معلمی، آدم صریحی هستم. وقتی که می‌خواهم بگویم «نه»، با تمام وجود می‌گویم «نه!» و آن را در زورق نمی‌پیچم. ممکن است افراد در لحظه اول از دستم خیلی ناراحت شوند، ولی فکر می‌کنم با گذر زمان، آن‌ها متوجه خواهند شد که بهترین چیزی که در آن لحظه می‌توانستم بگویم، همان «نه» بوده است.

معلمی عشق من است و تظاهر به معلمی نمی‌کنم. هیچ وقت و هیچ زمانی خودم را در شغلی به غیر از معلمی ندیده‌ام و تصور نکرده‌ام. همه آبا و اجداد من معلم بوده‌اند و وکیل مدافع دانش‌آموزانشان! حتی بچه هم که بودم، در نمایش‌هایی که اجرا می‌کردیم، من در نقش معلم بازی می‌کردم! یادم هست یک بار صاحب‌خانه ما داشت دخترش را می‌زد. من آن موقع دانش‌آموز دبیرستانی بودم. رفتم به صاحب‌خانه با عصبانیت و جدیت گفتم که تو حق نداری بچه را بزنی! (معلم در نقش وکیل مدافع!)

در هر صورت، عاشق معلمی‌ام و با هر دردی سر کلاس بروم، آن را فراموش می‌کنم و خستگی‌ام رفع می‌شود، اما

من با آقای ربانی زیاد گفت‌وگو می‌کنم. یعنی در اوقاتی که به دست می‌آورم و فرصت‌هایی که پیش می‌آید، خدمتشان می‌رسم یا ایشان تشریف می‌آورند و با هم صحبت می‌کنیم. به نظر من یکی از ویژگی‌های برجسته آقای ربانی، مطالعه ایشان است. ایشان زیاد کتاب می‌خواند طوری که همیشه این سؤال برای من مطرح بود که ایشان انس با کتاب را از کجا به دست آورده است تا بالاخره رازش را کشف کردم. با ایشان یک مصاحبه‌ای شده بود که من آن را گرفتم و گوش کردم. گفت‌وگویی هم با خودشان در این زمینه داشتم و متوجه شدم که مرحوم پدر آقای ربانی در سال ۱۳۱۸ در اصفهان کتاب‌فروشی «منوچهری» را تأسیس کرده است. البته مادر ایشان که الحمدلله زنده هستند و خدا حفظشان کند، بیشترین نقش را در کتاب‌خوانی بچه‌هایشان داشته‌اند که به نظر من نکته بسیار مهمی است.

آقای ربانی خودش در نیمه دوم دهه ۱۳۵۰ فرصتی به دست می‌آورد و کتاب‌فروشی پدر را در دست می‌گیرد و کتاب‌فروشی منوچهری به یک کتاب‌فروشی انقلابی تبدیل می‌شود و کتاب‌های مرحوم امام، مرحوم شریعتی، مرحوم مطهری و ... را در آن دوران در اصفهان پخش می‌کردند. به این نکته هم باید اشاره کنم، کسانی که ایشان را در

دوره دانشجویی می‌شناختند، ایشان را به عنوان دانشجویی سیاسی می‌شناختند.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کنم، حوزه کاری آقای ربانی است. ایشان در تألیف کتاب‌های درسی نقش بسزایی داشته‌اند. زمانی که خانم **سیما وزیرنیا**، مسئول تألیف کتاب‌های فارسی دوره راهنمایی بود، ایشان همکاری نزدیکی در

تألیف کتاب‌های فارسی دوره راهنمایی داشت. یکی از کارهای بسیار ارزشمند ایشان تولید و انتشار کتابی با عنوان «دانش‌نامه اعلام کتاب‌های فارسی دوره راهنمایی تحصیلی» در سه جلد است که متأسفانه قدرش ناشناخته ماند. من فکر می‌کنم این کتاب الگوی بسیار مناسبی برای تولید کتاب‌های دانش‌افزایی و غنی‌سازی برای هر کتاب درسی است.

ایشان در حوزه تألیف کتاب‌های کودکان و نوجوانان کارهایی دارند که نمونه بارزش سر ویراستاری کتاب «فرهنگ نام‌آوران» است که کتاب سال جمهوری اسلامی در رده نوجوانان شد. ایشان کتاب دیگری دارد که معروف است و پایان‌نامه فوق لیسانس ایشان بوده است، با عنوان «هویت ملی» که جزو پایان‌نامه‌های برگزیده دانشجویی شد.

آقای ربانی سر ویراستار مجلات رشد است و بیش از ۲۰ عنوان کتاب درسی ویراستاری کرده است. از جمله دغدغه‌های دیگر آقای ربانی، تألیف کتاب در حوزه تعلیم و تربیت اسلامی است. مقالات گوناگونی هم در این زمینه از ایشان می‌بینیم و می‌خوانیم که آخرین آن‌ها در مجله «رشد جوانه» ویژه جشنواره کتاب‌های قرآنی چاپ شده است. یکی از کارهای دیگری که آقای ربانی انجام می‌دهد معرفی کتاب است. بسیاری از افرادی که معرفی کتاب می‌نویسند با

خواندن فهرست یا پشت جلد کتاب آن را معرفی می‌کنند، ولی آقای ربانی برای معرفی کتاب آن را به صورت کامل می‌خواند، با آن رابطه برقرار می‌کند بعد آن را معرفی می‌کند.

در هر صورت، برای آقای ربانی آرزوی سلامتی می‌کنیم و امیدواریم ایشان سال‌های سال به عنوان نویسنده و سر ویراستار مجلات

جعفر ربانی: یکی از نگرانی‌هایم همیشه این بوده است که در مجلسی بنشینم و کسی با کسانی تعریفم کنند

صبای نازنین سوی صفاهان
ببر پیغام من را خود تو برخیز
درودی آبدار و گرم گویش
اگرچه خشک گشته ذوق کهریز»

**شانسی که من داشتم این بود که زندگی ما را به کار
فرهنگی و سازمان پژوهش کشاند**

جعفر ربانی، وصف حالش را از برگزاری این مراسم چنین



جعفر ربانی

رشد و کتاب‌های کودک و نوجوان این سرزمین تلاش‌های
موفقیت‌آمیزشان را ادامه دهند.»

بهروز رضایی، از همکاران معاونت سامان‌دهی منابع
آموزشی و تربیتی دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی هم در
این مراسم به خاطره‌ای از آقای ربانی اشاره کرد و گفت: «آقای
ربانی به غیر از ویژگی‌ها و صفاتی که دوستان برشمردند،
طبع شعری نیز دارد و گاهی چند بیتی می‌نویسد. در صبح
فروردینی در سال ۱۳۹۱ پیام تبریکی برای من فرستادند
که منظوم بود. این دو سه بیت مرا به ذوق آورد تا من هم چند
خطی بنویسم و برایشان بفرستم که حالا بیت‌هایی از آن را
برای تغییر ذائقه شما می‌خوانم:

مرا آمد پیامی نسترن‌بیز
به صبح فرودینی خاطرانگیز
پیام از سوی یاری آشنا بود
نکونام و نکو گفتار و ساویز
شبیه نام، ربانی است خویش
مس اوقات ما را همچو آرزیز
به خود گفتم که پاسخ ده، اگرچه
زمانه می‌دهد از شعر پرهیز
مگر بر جان من نوری بتابد
شود روشن کمی این کهنه دهلیز
ببارد ابر شوقم اندکی باز
به سبزی تا نشیند مرده پالیز
نجوشید از قلم شعری فراخور
نشد طبعم رها از چنگ پاییز
نوشتم چند سطری، لیک دیدم
بود زان نرم‌تر دیوار و قرنیز

توضیح داد: «من همیشه یکی از نگرانی‌هایم این بود که در مجلسی بنشینم که کسی یا کسانی تعریفم کنند. واقعاً عذر می‌خواهم از همه کسانی که نتوانستم به الطاف و محبت‌هایشان پاسخ دهم. ما همه در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی مشغول کار هستیم و نقطه مشترک ما همین است. اجازه دهید ابتدا یک خاطره‌ای از مرحوم محمد بهمن بیگی که با این جلسه هم مناسبت دارد بگویم. مناسبتش هم این است که آدم‌ها در زندگی‌شان باید شانس داشته باشند.

شانس هم به معنی خیر است. یعنی زندگی‌شان در مسیری واقع شود که موفقیت‌هایی کسب کنند. خیلی‌ها این شانس را ندارند. شانسی که بنده داشتم این بود که زندگی ما را به سازمان پژوهش و کار فرهنگی کشانده است.

انجمن مفاخر فرهنگی که در تهران ریاست آن را آقای محقق بر عهده دارد، بزرگداشت‌های زیادی برای چهره‌های فرهنگی کشور برگزار می‌کند. روزی برای مرحوم محمد بهمن بیگی که واقعاً معلم بزرگی بود در آنجا بزرگداشت گرفته بودند. بزرگان می‌آمدند و درباره او حرف می‌زدند و از او تعریف می‌کردند. وقتی خود آقای بهمن بیگی آمد بالا صحبت کند، گفت: این‌هایی که گفته شد همه حرف بود. من بختم بلند بود که شدم بهمن بیگی، و چندبار این جمله را تکرار کرد. این جمله خیلی روی من تأثیر گذاشت. بعد شروع کرد درباره زندگی‌اش صحبت کرد و گفت: من در استان فارس بین عشایر بودم. آن زمان اصلاً نه سواد می‌خواندم و نه مدرسه و نه آب و نه آبادانی. اتفاقی افتاد و عشایر شورش کردند. پدرم را دستگیر و به تهران تبعید کردند. این باعث شد که من درس خوان شدم

مدیر کل دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی: خوش حالیم که زیر سایه بزرگانی هستیم که موجب عزت، افتخار و مباحث دفتر هستند و برای ما پدری، مادری و معلمی می‌کنند

و قضای روزگار ما را به این‌جا کشاند. منظورم این است که اگر موفقیتی هم در رابطه با بنده بوده، این یک اتفاق است و لطف خداست که شامل حال آدم می‌شود.

نکته دیگر که دوست دارم مطرح کنم، این است که سازمان پژوهش از این حسن برخوردار است که سابقه قبل از انقلاب و بعد از انقلابش در مجموع درخشان و خوشایند بوده است. همین الان که ما از ۱۰، ۲۰ یا ۵۰ سال پیش سازمان صحبت می‌کنیم، مثل این است که همه از یک

جریان بوده است. همین باعث شد که چند سال پیش، وقتی دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی ۵۰ ساله شد، من به این فکر افتادم که یک کاری کنیم که این دفتر ماندگار شود. با توجه به این که مدت سال‌هایی که این دفتر به وجود آمده است، آدم‌های زیادی اعم از نویسندگان، شاعر، مدیر، ویراستار و مانند این‌ها به اینجا آمده و رفته‌اند، من به برادر عزیزم جناب آقای ناصری پیشنهاد کردم، خوب است کتابی تدوین شود و نام افرادی که به این دفتر آمده‌اند و نامشان هم در مجلات هست، در آن کتاب ثبت شود و در آن توضیح داده شود که این‌ها چه کسانی بوده‌اند. خوش بختانه ایشان هم پذیرفتند و آقای جوادیان دارند روی آن کار می‌کنند. امیدوارم به ثمر برسد. مجدداً تشکر می‌کنم از محبت‌های شما.»

آقای بخشوده مصداق واقعی معلمی است

سخنران بعدی این مراسم دکتر حیدر تورانی، سرپرست سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و سردبیر فصل‌نامه «رشد آموزش مدیریت مدرسه» بود که درباره خصوصیات

از خودش در می‌آورد. بیا بید او را آزمایش کنیم. رفتیم اسم یک گیاه را در دو زمان متفاوت از او سؤال کردیم تا ببینیم آیا یک پاسخ می‌دهد یا دو پاسخ. چون اگر دو پاسخ می‌داد، معلوم می‌شد این نام‌ها را از خودش در می‌آورد. اتفاقاً ایشان به سؤال ما در دو زمان متفاوت یک پاسخ داد و معلوم شد که نام‌های لاتین این گیاهان و حتی سنگ‌ها را اگر چه خیلی سخت‌اند، ولی خیلی خوب می‌داند. همه این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که آقای بخشوده معلم واقعی است.

اتفاقاً تحقیق بسیار بزرگی در دانشگاه «هاروارد» درباره



محمد علی بخشوده

آقای علی محمد بخشوده، مدیر داخلی فصل‌نامه «رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کار دانش» صحبت کرد. دکتر تورانی ابتدا با حرکتی متواضعانه و بوسیدن دست آقای بخشوده به او ادای احترام کرد و سپس گفت: «آقای بخشوده مصداق واقعی معلم است. شاید این جمله را شنیده باشید که می‌گویند فلانی معلم آفریده شده است، فلانی معلم زاده شده است. ایشان واقعاً برای معلمی آفریده شده است. همه رفتارهایشان چه در دوره معلمی و چه در زمان بازنشستگی، مثل یک پدر آرامش بخش است. او با این سن و سال بسیار فعال است و وقت زیادی برای کارهایش می‌گذارد. وقتی به سازمان یا دفتر می‌آید به همه سر می‌زند. حال همه را می‌پرسد. خوش‌رویی ایشان واقعاً زبانزد است. به نظر من ویژگی‌های معلم واقعی همین رفتارهایی است که آقای بخشوده انجام می‌دهد. یعنی اگر کسی بخواهد ببیند معلم چه ویژگی‌ها و نقش‌هایی باید داشته باشد، باید به همین خصوصیات آقای بخشوده توجه کند.

آقای بخشوده واقعاً عاشق کارش و عاشق دانش‌آموزانش است. ایشان وقتی معلم دانش‌آموزان دختر بود، با یکی از دانش‌آموزان دختر ازدواج کرد و الان سال‌هاست که در کمال آرامش با او زندگی می‌کند. خانم ایشان واقعاً یار، هم‌دل و کمک ایشان هستند. من شاگرد ایشان در مرکز تربیت معلم نبودم، ولی الان سال‌هاست که در خدمتشان شاگردی می‌کنم. افرادی که در مرکز تربیت معلم شاگرد ایشان بوده‌اند، مانند آقایان: **مجدفر، کفاش** و جناب آقای **بطحایی** به ایشان زنگ می‌زدند و با آغوش باز ایشان را می‌پذیرفتند.

یادم هست آقای مجدفر می‌گفت: ایشان نام‌های گیاهان را به لاتین خیلی خوب می‌داند، با وجود اینکه اسامی آن‌ها خیلی سخت هستند. یک بار من گفتم این اسم‌های سخت را

ارتباط خوب و گرم و صمیمی که یکی از ویژگی‌های آقای بخشوده است انجام گرفته که من به آن اشاره می‌کنم. دانشگاه هاروارد این پروژه بزرگ و طولانی مدت تحقیقاتی خود را از سال ۱۹۶۸ آغاز کرده است و هنوز ادامه دارد. در این مدت زندگی ۸۲۴ نفر از ۱۱ سالگی تا پیری، سال به سال بررسی شده است و بیش از دو

هزار فرزند آن‌ها مورد مطالعه قرار گرفتند. **رابرت والدینگر**، چهارمین مدیر این پروژه تحقیقاتی گزارش کوتاهی در سال ۲۰۱۵ ارائه کرده. پیام این مطالعه نادر برای ما این است که رابطه‌های خوب ما را شادتر و سالم‌تر نگه می‌دارند. این پیام حاصل بررسی‌های فراوان بالینی و پردازش هزاران صفحه اطلاعات است. عامل شادی و سلامت، نه ثروت، نه شهرت و نه کار سخت است.

والدینگر سه درس بزرگ از این گزارش گرفته است:

- رابطه‌های اجتماعی واقعاً برای ما خوب‌اند و انزوا کشنده است.

- تعداد دوستان و ارتباط مهم نیست، بلکه کیفیت ارتباط است که اهمیت دارد.

- ارتباط خوب نه تنها سلامت بدن، بلکه سلامت ذهن ما را نیز حفظ می‌کند.

والدینگر همه آنچه را که در این گزارش به دست آمده است، در یک جمله خلاصه می‌کند: «زندگی خوب با روابط خوب ساخته می‌شود.»

واقعاً رابطه آقای بخشوده با همه مانند یک پدر، یک معلم و یک دوست است و انگاره‌اش از همه افراد انگاره مثبتی است. همین نگاه خوب و زندگی سالم است که او را چنین

حیدر تورانی: ارتباط گرم، صمیمی و خوب آقای بخشوده از ویژگی‌های بارز ایشان است

شاد نگه داشته است. من از نزدیک با ایشان، خانواده، همسر و بچه‌هایش آشنا هستم و آن‌ها را می‌شناسم. آقای بخشوده با آن‌ها هم همین زندگی معلمی را دارد. رفتارش، گفتارش و همه چیزش در رابطه با خانواده عین یک معلم است. نه به دنبال شهرت و مقام است و نه به دنبال ثروت. همین روحیه ایشان را سالم نگه داشته

است. الحمدلله رب العالمین، سن ایشان بالای ۸۰ سال است. ایشان در همین سن وقتی با من دست می‌دهد، دستش از دست من قوی‌تر است و سلامت بدن او به خاطر همین انگاره مثبت و روحیه خوب است. خداوند این روحیه مثبت را از ایشان نگیرد و او را همچنان حفظ کند.»

بعد از سخنان دکتر تورانی، **محمد کرام‌الدینی** هم این جمله را در وصف آقای بخشوده گفت: «من گواهی می‌دهم که اسامی همه گیاهانی که ایشان نام می‌برند، صحیح و درست است!»

خوش‌حالم که در کنار شما هستم

محمدعلی بخشوده، ضمن تشکر از برگزار کنندگان

مراسم، شعر زیر را قرائت کرد:

تو در آن زمان که نامی ز جهان نبوده، بودی
در بسته جهان را تو به روی ما گشودی
تو به گوش ابر خواندی که ز آسمان ببارد
تو به آفتاب گفتی که به زمین چنین بتابد
تو سپرده‌ای به شب‌نم که به برگ گل نشیند
به خزان اجازه دادی که ز باغ گل بچیند
تو که‌ای، چه‌ای، کجایی؟

تو خدا هر آنچه هستی
تو خدا همیشه بودی
تو خدا همیشه هستی

من خوش حالم در کنار شما هستم و از
همه شما به خاطر محبت‌هایتان نسبت به بنده
تشکر می‌کنم. می‌خواهم یک شعر دیگر را هم
از مرحوم استاد مجتبی کاشانی برایتان بخوانم:

عشق را وارد کلام کنیم
تا به هر عابری سلام کنیم
و به هر چهره ای تبسم داشت
ما به آن چهره احترام کنیم
هر کجا اهل مهر پیدا شد
ما در اطرافش ازدحام کنیم
چشم ما چون به سروسبز افتاد
بهر تعظیم او قیام کنیم
گل و زنبور، دست به دست دهند
تا که شهد جهان به کام کنیم
این عجایب مدام در کارند
تا که ما شادی مدام کنیم
شهره زنبور گشته است به نیش
ما ازو رفع اتهام کنیم
علفی هرزه نیست در عالم
ما ندانیم و هرزه نام کنیم
زندگی در سلام و پاسخ اوست
عمر را صرف این پیام کنیم
«سالکا» این مجال اندک را
نکند صرف انتقام کنیم

علی محمد بخشوده: تا
زمانی که زنده هستیم
در کنار شما، با همه
عشق و علاقه به کارم
ادامه می‌دهم

در عمل باید عشق ورزیدن
گفت‌و‌گو را بیا تمام کنیم
عابری شاید عاشقی باشد
پس به هر عابری سلام کنیم
در ایران رسم است وقتی یک نفر از دنیا
می‌رود، برایش جلسه نکوداشت می‌گذارند که
فایده‌ای برای او ندارد. من در اینجا می‌خواهم از
آقای **ناصری** تشکر کنم که مدیرکل بسیار خوبی است و من
قلباً ایشان را دوست دارم. تشکر کنم از اینکه در حیات ما این
مراسم را برگزار کردند. من از این که در حضور شما عزیزان
هستم، واقعاً خوش‌حالم و تا زمانی که زنده‌ام هستم در کنار
شما با عشق و علاقه به کارم ادامه می‌دهم.

تکریم از خانم زارعی، تکریم از ریشه و اصالت است

سید کمال شهابلو، معاون انتشارات دفتر، در این مراسم
پس از پخش فیلم کوتاهی از زندگی **شهلا زارعی**، مدیر داخلی
فصل‌نامه «رشد آموزش زبان‌های خارجی»، در تکریم ایشان
صحبت کرد. او گفت: «تکریم پیشکسوت یا تکریم خانم
زارعی، یعنی تکریم ریشه، یعنی تکریم اصالت. هر سازمان و
دفتر یا واحدی که به ریشه‌هایش توجه کند مانا و پاینده است.
من از برادر عزیزم جناب آقای **ناصری** تشکر می‌کنم که چنین
برنامه‌ای را ترتیب دادند و خیلی خوش‌حالم که این فرصت
به من داده شد تا درباره خانم زارعی صحبت کنم. من اولین
باری که خانم زارعی را دیدم، برمی‌گردد به سال ۱۳۷۷. در آن
زمان که ما کتاب «خورشید ایران» را ترجمه می‌کردیم و برای
بعضی از بخش‌های آن باید به گروه زبان مراجعه می‌کردیم.
آنجا بود که من برای اولین بار با ایشان آشنا شدم.

هشت سال پیش، آشنایی من با خانم زارعی بیشتر شد و این طور شروع شد که من در اتاق نشسته بودم و خانم زارعی وارد شدند. در آن زمان می‌دانستم که ایشان با مجلات همکاری دارند. اولین جمله‌ای که ایشان گفتند این بود که: شما چند سال دارید؟ من پیش خودم گفتم

که اگر سال تولدم را بگویم، شاید بیشتر به نظر بیاید و به همین دلیل گفتم متولد ۱۳۵۴ هستم. ایشان گفت: چه خوب، علی من هم متولد ۱۳۵۴ است. از آن لحظه فهمیدم که اولاً باید جلوی ایشان بایستم و ثانیاً چون محبتی به وجود آمده بود، مثل محبت مادر و فرزندی، از این به بعد اگر خانم زارعی کاری داشت، من باید بروم خدمت ایشان. در این چند سالی که گذشت هر وقت خانم زارعی کاری داشتند من می‌گفتم صبر کنید من می‌آیم پیش شما. هرگاه جلسه‌ای با سردبیر مجله داشتیم که سه نفری بود، می‌گفتم من به اتاق شما می‌آیم. یعنی محبتی ایجاد شده است که همیشه ماندگار و پایدار خواهد بود. من این لحظه را هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم که در نکوداشت ایشان صحبت کرده‌ام. حیف که تلفن همراه من دوربین ندارد که در این مراسم هم یک عکس سلفی بگیرم.

از ویژگی‌های خانم زارعی هم چند نمونه بگویم. اول اینکه ایشان خیلی فعال و پرتلاش‌اند. فکر می‌کنم بیشتر از دو روز در هفته به دفتر نمی‌آیند، ولی طوری است که شما فکر می‌کنید ایشان همیشه در دفترند. چون وقتی به دفتر می‌آیند، حتماً به همکاران سر می‌زنند و ارتباط صمیمانه‌ای دارند. توی جلسات و در صحبت‌هایی که با هم داشته‌ایم، همیشه دقت نظر خاصی در ایشان دیده‌ام. ایشان می‌کوشند عدالتی را بین نویسندگان مجله و کسانی که برای مجله مقاله می‌دهند، رعایت کنند؛

سید کمال شهابلو:
هر سازمانی که به
ریشه‌هایش توجه کند،
مانا و پاینده است

از نظر پرداخت‌ها، نوع زحمتی که می‌کشند، صفحه‌ها و ...

ایشان با گرافیک‌های مجله تعامل خوبی دارند تا مجله با کیفیت بالاتری چاپ شود. خیلی تلاش می‌کنند که مجله رشد آموزش زبان‌های خارجی که سه یا چهار شماره بیشتر در سال

منتشر نمی‌شود با کیفیت بالا چاپ شود. من فکر می‌کنم هیچ وقت نتوانم زمانی که به سن خانم زارعی می‌رسم، مانند ایشان پرتلاش باشم یا در در همه ابعاد کاری که لازم است انجام شود، اینقدر دقت و توجه داشته باشم. ما حالا حالاها باید سر زانوهایمان خاکی شود و در مقابل بزرگانی مانند خانم زارعی زانو بزنییم و آن‌ها را تحسین کنیم تا ذره‌ای از آن دریای معرفت و علم و تجربه‌شان را بگیریم تا ان‌شاءالله توشه‌ی راهمان برای همیشه باشد.»

من به جوانان علاقه دارم

شهلا زارعی، مدیر داخلی مجله «رشد آموزش زبان‌های خارجی» در این مراسم چنین گفت: «من حقیقتاً می‌خواهم گریه کنم. عرق شرم روی پیشانی‌ام نشست است. از نظر تجربه من واقعاً از همه دست‌اندرکاران این مراسم سپاس گزارم و خیلی ممنون هستم. به من نگفته بودند باید پنج دقیقه اینجا صحبت کنم و نمی‌دانم چگونه ادامه‌اش بدهم. ولی نکته مهمی وجود دارد که بخشی از زندگی و کارم بوده است و به آن اشاره می‌کنم.

به گفته آقای ربانی که گفتند شانس آورده‌ام، من هم در جایی قرار گرفتم که افراد فرهیخته‌ای در آن حضور داشتند و از آن‌ها بسیار آموختم و اندوختم. یکی از سؤال‌های آقای

نبود. من کتاب شعری از خیام که یکی از بستگان به من هدیه کرده بود و به چند زبان فارسی، انگلیسی و فکر می‌کنم عربی هم بود، به او هدیه کردم. او رفت و من دیگر خبری از او ندارم. ولی یکی از همکاران از من ایراد گرفت که چرا شما این قدر ارتباطتان با دانش‌آموزان نزدیک است. این خاطره هرگز از یادم نمی‌رود. یعنی به جای اینکه تشویق شوم که با دانش‌آموزان ارتباط خوبی داشته‌ام، متأسفانه به خاطر این کار تذکر هم گرفتم.

به هر حال از شما عزیزان و از همهٔ دوستانی که به من کمک کردند تا این رشد را داشته باشم، تشکر می‌کنم. البته که من خودم در مرکز رشد بودم و نمی‌دانم با چه زبانی از شما تشکر کنم.

این پنج بزرگوار هم پدر، هم مادر و هم معلم ما هستند

آخرین سخنران این مراسم محمد ناصری، مدیرکل دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی و مدیرمسئول مجلات رشد بود که دربارهٔ همهٔ ستارگان صحبت کرد. وی گفت: «مولوی شاعر عشق است و اشعار زیادی دربارهٔ عشق دارد. یکی از آن‌ها که با این مجلس مناسبت دارد، این است:

عشق قهار است و من مقهور عشق

چون قمر روشن شدم از نور عشق

امروز مجلس عاشقانه‌ای داشتیم. به خاطر اینکه گونه‌ای قدرشناسی و ادای احترام به پنج معلم عاشق بود. تذکر دادند که جای خیلی‌ها، مثل خانواده‌های این عزیزان، در این مراسم خالی است، درست است. جای خیلی‌ها خالی است. اما ناچارم پاسخی هم به این تذکر بدهم.

شهیلا زارعی: من در مکانی قرار گرفته‌ام که افراد فرهیخته‌ای در آن حضور دارند و از آن‌ها بسیار آموختم و اندوختم



شهیلا زارعی

گلستان، تهیه‌کنندهٔ فیلم این بود که اگر دوباره می‌خواستید کاری را انتخاب کنید چه شغلی را انتخاب می‌کردید؟ به ایشان گفتم: اگر تجربهٔ الان را داشتم، معلم می‌شدم و حتماً دوباره تدریس می‌کردم. این به دلیل علاقه‌ای است که به جوانان دارم. یادم هست در اوایل انقلاب در مدرسه تدریس می‌کردم. یکی از دانش‌آموزانم جوان خیلی شادابی بود که می‌خواست با خانواده به آمریکا برود. از این موضوع زیاد هم خوش حال



اشتراک همه آن‌ها معلمی است. به نظر من یکی از خوش اقبالی‌ها و خوش‌بختی‌های دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی این است که همیشه زیر سایه بزرگ‌ترها بوده است. چون در شرایطی هستیم که خیلی از بزرگ‌ترها در دفتر حاضرند و جزو نادرترین زمان‌هاست که این تعداد از بزرگان در دفتر حضور دارند و دفتر را زیر بال و پر خود گرفته‌اند و افراد را تربیت می‌کنند. همه ما می‌دانیم که شما بزرگان در چه جایگاهی قرار دارید. ضمن اینکه همچنان کار معلمی‌تان را

محمد ناصری: یکی از خوش اقبالی‌ها و خوش‌بختی‌های دفتر انتشارات این است که همیشه زیر سایه بزرگ‌ترها بوده است

حقیقت این است که مراسم حاضر، مراسمی خودمانی و دلی است. چون قرار نبود مراسم نکوداشت به معنای واقعی که در شأن و منزلت این بزرگواران باشد، برگزار شود. آن مراسم داستان خودش را دارد. در واقع این مراسم از روز پدر سرچشمه گرفته است. چون بزرگانی که امروز اینجا به احترامشان همه ایستاده‌ایم به نحوی پدر و مادر این جمع هستند. یعنی همه چیز از روز پدر دست به دست هم داد تا این مراسم برگزار شود. نقشی که این پنج بزرگوار در دفتر دارند، هم نقش پدری و هم نقش مادری است و وجه

نامزدی کتاب سال برسد، خیلی اهمیت دارد، چه برسد به عنوان کتاب سال معرفی شود. خانم رهبر با فروتنی و تواضعی که خودش نوعی معلمی است، تشریف می‌آورند و تشریف می‌برند و مجله رشد آموزش فیزیک را با آن دقت و انضباط اداره می‌کنند.

درباره خانم زارعی هم باید بگویم، انضباط ایشان عجیب و غریب و فوق العاده است. همه جزئیات نشریه‌ای که به چهار زبان منتشر می‌شود، توسط خانم زارعی دنبال می‌شود و واقعاً در حد یک سردبیر، مسائل آن را دنبال می‌کنند. من از روزی که به یاد دارم، خانم زارعی را در مجله رشد آموزش زبان می‌بینم.

همه این حرف‌ها را به این دلیل زدم که بگویم این مجلس، مثل یک مجلس خانوادگی بوده است. البته من معذرت خواهی می‌کنم و کاش افراد دیگری را هم برای این مجلس دعوت می‌کردیم. نکته دیگری که خوب است به آن اشاره کنم، اینکه وقتی صحبت برگزاری این مراسم شد، مطرح شد که چه هدیه‌ای به این بزرگان بدهیم. هر کس چیزی گفت. مثلاً مولوی، آینه و از این قبیل بعد گفتیم به جای آینه، چرا عکس خودشان را که بسیار با ارزش است، به خودشان ندهیم؟ یک هنرمندی تصاویر آن‌ها را بکشد و به آن‌ها بدهیم. بنابراین قرار شد عکس خودشان را به خودشان هدیه دهیم؛ البته با این تفاوت که عکس آن‌ها را یک نقاش برجسته و هنرمند بکشد، به طوری که آمیخته‌ای از ارزش‌های معلمی و هنری باشد و همین کار را کردیم. در هر صورت، ما خیلی خوشحالیم که زیر سایه شما بزرگوارانی هستیم که موجب عزت، افتخار و مباهات دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی هستید و برای ما پدری، مادری و معلمی می‌کنید.»

انجام می‌دهید. به نظر من این جمله که می‌گوید: سن و سال را اول کن، بین احساس طرف چیست، بسیار درست است. چه کسی می‌تواند بگوید که سن و سال آقای بخشوده با این همه تلاش و شادابی ۸۰ سال است؟ واقعاً احساسات ایشان، نوع نشاطشان و سایر رفتارهایشان به این سن نمی‌خورد. ایشان نماد و دنیایی از انرژی و تلاش است.

درباره خانم گویا چه می‌توان گفت؟ اگر بخواهیم از ایشان به عنوان معلم صحبت کنیم، باید از استحکام، قدرت، اقتدار، سواد، مطالعه و نفوذ کلام او بگوییم. او از این نظر سمبل است. اگر امروز جوانان از ما بخواهند، یکی را در طراز یک ایرانی مسلمان، باهوش و تأثیرگذار به عنوان الگو معرفی کنیم، قطعاً خانم گویا یکی از آن‌هاست. ایشان در آن صورت فراتر از دفتر و سازمان پژوهش است.

آقای ربانی یک دائرة المعارف است. یعنی وقتی با آقای ربانی مشورت می‌کنی و چیزی از او می‌پرسی، پاسخ او حکم سند دارد و می‌توانی به حرفش استناد کنی.

ما می‌خواهیم هدیه‌ای به شما بدهیم که هدیه خیلی نفیسی است. حتماً اسم «شاهنامه بایسنقری» را شنیده‌اید. این در سال ۱۳۵۰ منتشر شده است. ۲۰ صفحه آن نگاره است که با پودر طلا چاپ شده‌اند. وقتی می‌خواستیم برای شاهنامه بایسنقری مقدمه‌ای بنویسیم، به آقای ربانی گفتیم این کار شماسست و دست شما را می‌بوسد. چون آلبوم نفیسی است که می‌خواهد ماندگار باشد.

خانم دکتر رهبر یکی دیگر از بزرگان ماست. ایشان هم معلم است، هم محقق و هم نویسنده. کتاب‌های ایشان در سه دوره به عنوان کتاب سال جمهوری اسلامی انتخاب شده‌اند. این توفیق بزرگی و یک شاهکار است. حتی اگر کتابی به



